

مینویسد « یافتن ضبط تازی برای این نام در جایی که ارمینان آنرا
 پیتکران مینامند برخلاف انتظار است. با این همه کاملاً با این عقیده همراه
 نیستم که پیتکران و بیلقان (بیلکان) که اولی نام ایالت و دومی نام
 شهری بوده است (هر چند گاهگاهی بناحیه هم گفته اند) از نظر زبانشناسی
 یکی باشند. در مرجع تازه تری (اربلیان فصل ۳۳ ترجمه ج ۱ ص ۹۶) این
 وقایع را اندکی باختلاف آورده اند: « مردم ناحیه بالاسکان (در اصل چنینست)
 از فرمانبرداری بابن (یعنی بابک) خودداری کردند و بابک بیماری پلسداز
 آلبانیان (الوان) این ناحیه را تاراج کرد و حتی زنان و کودکان بیگناه
 را کشتار کرد ». بالاسکان (۴) که اربلیان نام میرد شاید درست نباشد ،
 هر چه که در همان جهت باشد. در حقیقت بلاسجان بایستی در دشت موغان
 باشد و در جغرافیای ارمنی در قسمت مربوط پیتکران ذکر می آید از آن آمده
 است، رجوع کنید بکتاب اراش شهر تالیف مار کوارت ص ۱۲۰ .

اینک می رسمیم بخود ابوموسی عیسی، باید پذیرفت که وی رابطه ای
 باهیچ خاندان شاهی نداشته است. هر چند مادرش خواهر اصطیفانوس
 بوده، پدرش که طبری او را یوسف میخواند چنین می نماید که کشیش
 بوده است (رجوع کنید بکتاب تماس ص ۱۴۵). از آنجا که وی درختیش
 در برابر بوغا پایداری کرده است بسیار بجاست که قرینه ای از آنرا از طبری
 ج ۳ ص ۱۶ (سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نقل کنیم آنجا که میگوید: « عیسی بن
 یوسف در دژ کشیش از بغش بیلقان بود که درده فرسنگی بیلقان و پانزده
 فرسنگی بردعه بود. بوغا باوی جنگید و دژ (او را) گشود و او را با پدر و
 فرزندش همراه خود برد. مسافت هایی که طبری بیان کرده منطبقست با
 ناحیه شوشا (شوشی) امروز. پیداست که این دژ در ناحیه بیلقان بوده است.
 وانگهی بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۷۵ ارس از میان سرزمین بابک (یعنی
 ناحیه بدین در کرانه جنوبی آن) و « کوه ابوموسی » که ممکنست همان
 عیسی باشد میگردد. چنین می نماید که بگفته مسعودی این کوه (جبل)
 در کرانه رود ارس باشد.

این جزئیات می رساند که مرکز متمرقات (۱) ابوالمسد و ابوموسی

(۱) اقطاع ابن اصطیفانوس ممکنست همان جایی باشد که هنوز تشخیص
 داده نشده یعنی خیزان یا جیدان و غیره که ابن حوقل بدان اشاره میکند (رجوع
 کنید بشرحی که درباره کتاب ابن حوقل خواهد آمد).

با گوشه جنوب شرقی آلبانیا یعنی ناحیه‌ای که در کرانه چپ ارس ، همان جا که از تنگه‌های کوهستانی بدشت می‌ریزد ، واقعتاً رابطه دارد. بشکته دیگری هم باید توجه کرد . از لحن طبری می‌توان چنین دریافت که در دژ سهیل که بابک خود با آنجا رفته است و قلمرو ابن اصطیفانوس که برادر ترد را با آنجا فرستاد همسایه یک دیگر بوده‌اند . در فهرست بزرگانی که تبعید شده‌اند طبری در ج ۳ ص ۱۴۱۶ با همان لحن از ابن اصطیفانوس و سنباط بن آشوت بنام ابوالعباس الواتی (۴) و معاویه بن سهیل ابن سنباط بطریق اران و آذر نرسی بن اسحق الخاشنی (از خچن) (۱) یاد می‌کند . نتیجه آنست که باید تصور کنیم خچن (۲) ناحیه خاصی بوده هر چند که شاید فرمان بردار ابن اصطیفانوس بوده باشد . اگر وی خداوند همه سرزمینی بوده باشد که موسس کلنکتوتسی بر شمرده است قلمرو سهیل می‌بایست بخوزه رود کور نزدیک تر باشد .

۴- دست‌نشانندگان قفقازی هر زبان در ۴۴۴ = ۹۵۵

(۱) مرزبان مسافری و مداخلات ایرانیان

(۲) علی بن جعفر وزیر

(۳) سخنان ابن‌حوقل درباره قفقاز

(۴) شرح آن

(۵) نتیجه

۱- مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱ - ۹۵۷ م)

قیام بابک در شمال آذر بایجان (۸۲۰ - ۸۳۷) مقدمه جنبشهایی بود که بلافاصله و مخصوصاً در قرن بعد یعنی قرن دهم در جلگه ایران و نواحی مجاور آن بروز کرد .

تا مدت‌های دراز توجه مورخان (فان فلوتن Van Vloten و ولهاوزن Welhausen و بارتولد Barthold) بیشتر بسوی خراسان بوده است تا اینکه انتشار تجارب‌الامم مسکویه راهی تازه در بررسیهای مربوط بنواحی غربی ایران گشوده ، یعنی همان نواحی که شرح

- (۱) رجوع کنید بکتاب تماس اترسرونی ص ۱۳۳ : اترنرسه امیرالوانک یا اران .
 (۲) رود خچن از جنوب بموازات رود ترتر جریان دارد که برده (بر تو) در کنار آنست .

آنها در کتاب دقیق ابن الاثیر مبهم و تاریک بود. عنوانی که آمدروز Amedroz و مارگلیوٹ Margoliouth برای چاپ نفیس کتاب مسکویه گذاشته‌اند یعنی « انقراض خلافت عباسی » *The eclipse of the Abbasid Caliphate* باز هم عظمت سنن مرکز روحانیت اسلام را منعکس می‌کند و اگر بمردم‌شناسی و علم اقتصاد و سرشت انسانی توجه بیشتری بکنیم تاریخ نویس باید بیشتر نظر خود را متوجه جلوه دادن و زنده کردن سنن قدیم تر بکند. همان سننی که سازمان کاملاً نوی را بنیاد گذاشت و منتهی بپرچیدن بساط خلافت شد.

تاریخ دوران آل بویه اکنون روشن ترست (۱) و مقارن زمانی که این دولت بسط یافت در تاریخ بسازمانهای سیاسی دیگر بر میخوریم که در کردستان و آذربایجان و ماوراء قفقاز بشو و نما آغاز کرده بود. و در میان آنها ستاره بخت مسافریان در اندک مدتی درخشید. من اخیراً در پی استادان سلف خود (۲) گام برداشته‌ام یعنی مشغول کشف و

(۱) رجوع کنید بهمان کتاب « انقراض » و ضمائم آن، سید احمد کسروی : شهریاران گمنام سه مجلد ۱۹۲۸، ۱۹۲۹، ۱۹۳۰، مینورسکی « استیلیا دیلمیان » *La domination des Daïlamides* ۱۰۱۰، دوری : مطالعات درباره زندگی اقتصادی بین‌النهرین در قرن دهم *Studies in the economic life of Mesopotamia in the 10th century* (رساله دکترای دانشگاه لندن در ۱۹۲۴) و ترجمه تازی آن : تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع الهجری چاپ بغداد ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸، آتش در کلمه دیلم در اسلام انسیکلوپدییسی ج ۳ ص ۵۶۷ - ۵۷۳، ب. شپولر B. Spuler : ایران در آغاز دوره اسلامی *Iran in fruh - islamischer Zeit* چاپ ۱۹۵۲ ص ۱۰۰ - ۱۰۶ (با شرحی در مداخلات ایرانیان که کافی نیست)، رجوع کنید بمقاله ه. بون H. Bowen : قدمای آل بویه *The last Buwayhids* در مجله انجن آسیایی شاهی لندن شماره آوریل ۱۹۲۹ ص ۲۲۶ - ۲۴۵ و کتاب م. کبیر M. Kabir : خاندان بویه در بغداد *The Buwayhid dynasty of Baghdad* (۳۵۶ - ۴۴۷ = ۱۰۵۵ - ۹۶۷) (رساله دکترای دانشگاه لندن در ۱۹۵۳).

(۲) رجوع کنید بمقاله اواردوار *Huart* : مسافریان *Les musâfirides* در یادنامه اواردوارون *A volume to E. G. Browne* چاپ ۱۹۲۲ ص ۲۲۸ - ۲۵۶ و سید احمد کسروی کتاب سابق الذکر ج اول چاپ ۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ و مقاله مینورسکی بعنوان مسافریان *Musâfirids* در دائرة المعارف اسلام.

تحقیق عمیق تر و بیشتر در آثار و اسباب پیشرفت خاندان مستقل دیلمیان (۱) شده‌ام و اکنون درین جا می‌خواهم یکی از مدارک علمی را که در کتاب جغرافیای ابن‌حوقل (۲) مانده‌است شرح و تفسیر کنم.

این سند شامل فهرستی از خراج گزاران مرزبان بن محمدست با ذکر مبالغی که هر یک از ایشان تعهد کرده بودند بجزائره مرزبان بپردازند.

هنگامی که در حدود سال $۳۳۰ = ۹۴۱$ مرزبان و برادرش وهسودان پدر خود را در دژ سیسجان (سیسکان؟) زندانی کردند، وهسوران در همان اقطاع موروث خود یعنی طرم (طارم در اواسط مسیر سفید رود) ماند و برادرش مرزبان بسوی شمال و مغرب بسرزمین یکی از خارجیان کرد بنام دیسم رهسپار شد. اردبیل (در آذربایجان شرقی) تختگاه مرزبان شد و وی از آن سوی ارس تا قلب ماوراء قفقاز پیش رفت. بر ما آشکارست که مرکز باشکوه دستگاه سابق اداره اسلامی برده (پرتو) بدست وی افتاد، زیرا درین جا بود که تاخت و تازهای پی‌درپی روسها را در $۳۳۲ = ۹۴۳$ دفع کرد و این جنگها را مسکویه درج ۲ ص ۶۲-۷ با بیانی مهیج شرح داده‌است. وانگهی می‌دانیم که پادگان دیلمیان که بفرمان وی بود مرکز بزرگ و مهم دیگر دوین را (پیش از $۳۷۷ = ۹۴۸$) در دست داشتند و ازین گذشته تا $۳۶۰ = ۹۷۱$ گنجه (چنزه) بدست نماینده او التازی (۳) اداره میشد. از فهرست ابن‌حوقل چنین برمی‌آید که سازمان عریض و طویل حکمرانان مرزی در آن زمان بپایه خراج گزاران بی‌اهمیتی تنزل کرده بودند. ازین رو تاچندی دولت مستعجل مسافریان نتوانست کاملاً بسط یابد.

(۱) رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ۱۹۵۳-۱۰۵۸-۱۶۶.

(۲) تالیف این کتاب در $۳۶۷ = ۹۷۷$ بیابان رسیده‌است. مولف شرح سفر خود را بی‌ترتیب آورده‌است. رجوع کنید به مقدمه بارتولد بر حدود العالم ص ۲۰، نیز رجوع کنید بهمان کتاب (ص ۲۸۲ و بطور مبهم درس ۱۴ و ۱۵) با اشارات مکرر بارتولد باینکه ابن‌حوقل در $۳۵۸ = ۹۶۹$ در گرگان بوده‌است.

(۳) رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ص ۳۸.

۲- علی بن جعفر وزیر

بی شک تهیه مقدمات قرارداد های چند برای ادای خراج مستلزم يك سلسله گفتگوهای سیاسی و مالی مفصل و دور و دراز بوده است و ابن حوقل این کامیابی ها را نتیجه زحمات ابوالقاسم علی بن جعفر می داند که از زندگانی او آگاهی در میان هست .

بنابر گفته ابن حوقل وی نخست بخدمت یوسف ساجی در آمده است . سپس (مسکویه ج ۲ ص ۳۱) بخدمت دیسم بن ابراهیم خارجی در آمد که یکی از سرداران یوسف بود و جانشین ساجیان شد و سرزمین آذربایجان را در میان سالهای ۳۲۶ = ۹۳۷ و ۳۴۴ = ۹۵۵ (با فواصل بسیار) (۱) گرفت . مسکویه حقیقت جالبی را بمیان آورده است و آن اینست که علی ابن جعفر از دعاة باطنیان بود و شاید همین سبب شد هنگامی که در خدمت مخدوم خارجی خود بود دشمنانش توطئه کردند . علی بن جعفر از ترس دیسم بطارم گریخت و بمحمد بن مسافر پناه برد . اما هنگامی بآنجا رسید که پسران محمد یعنی مرزبان و وهسودان بر پدر شوریدند و تختگاه او سمیران را گرفتند . مسکویه این وقایع را در حوادث سال ۳۳۰ = ۹۴۱ - ۲ آورده است . علی بن جعفر مرزبان را برانگیخت که آذربایجان را بگیرد و وی نیز چون باطنی بود پند آن پناهنده محتمل را بکار بست و بوزیر جدید خود مجال داد که عقاید خویش را تبلیغ کند . علی نامهایی پیروان دیسم که می دانست از وضع خود ناراضی اند نوشت و چون زمینه مساعد شد مرزبان بخا دیسم حمله برد . لشکر دیسم نیز بسپاه مرزبان پیوست یا اینکه از میدان جنگ

(۱) بدر دیسم همکار یکی از خوارج معروف بنام هارون الشاری بود که پس از مرگ همکار خویش باذربایجان گریخت و دختر یکی از سرگردگان کرد را بزنی گرفت . رجوع کنید بکتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۲ . همین هارون (که ابن المعتز او را « خلیفه بدویان و کردان » لقب داده بود) در میان سالهای ۲۷۲ = ۸۸۵ و ۲۸۳ = ۸۹۶ مشغول زدو خورد و مهاجرت بود و در تاریخ اخیر بدست خلیفه المعتضد گرفتار شد . رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۲۱۰۹ ، ۲۱۴۱ ، ۲۱۴۹ - ۲۱۵۱ ، نیز رجوع کنید بکتاب م . کانار M. Canard بنام تاریخ حمدانیان Histoire des Hamdanides ج ۱ - چاپ ۱۹۵۱ ص ۲۰۸ - ۲۱۱ .

گريخت و ديسم بارسمنستان فرار كرد و بشاهزادگان ارمني (ارتسرونی) سرزمین واسپوراكان (نزدیک دریاچه وان) پناه برد.

مرزبان آذربایجان را گرفت اما بزودی رابطه اش در نتیجه دسیسه کسانی که مخصوصاً دارایی علی بن جعفر را دستاویز کرده بودند با وزیرش تیره شد. علی بن جعفر برای فرونشاندن آتش خشم مرزبان حرص مخدوم خود را برانگیخت و باوقول داد شهر بزرگ تبریز (۱) را پیرو وی کند و مرزبان هم او را باچندتن از سرداران خویش روانه آن دیار کرد. همینکه علی بر تبریز استیلا یافت درصدد التیام روابط خود با مخدوم پیشین یعنی ديسم برآمد. مردم شهر را برانگیخت دیلمیانی را که مرزبان با او فرستاده بود برانند و چون بکام خود رسید بنزد ديسم رفت. درین هنگام مرزبان از ناسازگاری خویش باوزیر همکیش خود پشیمان شد و تبریز را در محاصره گرفت و درضمن پنهانی وارد گفتگو باعلی شد و بعقیده دینی وی توسل جست و او را وعده وزارت داد. علی نیز بفروتنی بجان و مال خویش زندهار خواست. همینکه بمقصود رسید از تبریز گریخت و مرزبان هم بیمان خود وفا کرد. مسکویه همه این حوادث را (ج ۲ ص ۳۱-۵) در وقایع سال ۳۳۰=۹۴۱-۲ آورده است و پس از آن دیگر چیزی در باره علی بن جعفر ندارد.

در چهارده سال بعد حوادث بسیاری روی داده است و پس حمله بیپوده مرزبان بر شهر ری و شکست و اسارتش (مسکویه ج ۲ ص ۱۶۵ در وقایع سال ۳۳۷=۹۴۸) پریشانی های بسیاری روی آورده است. هنگامی که مرزبان در اسارت می زیست ديسم بار دیگر در آذربایجان پدیدار شد و چند تن دیگر از فرماندهان مستقل شدند.

رکن الدوله پادشاه آل بویه در ری در کار آذربایجان دخالت کرد و در ۳۳۹=۹۵۱ یکی از دهقانان نامی طوس محمد بن عبدالرزاق را باذربایجان فرستاد ولی وی در آنجا دلگیر شد و در ۳۴۲=۹۵۳ بری بازگشت (۲).

(۱) که احتمال می رود جزو قلمرو خاندان روادیان بوده باشد، رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ص ۱۵۸.

(۲) مسکویه ج ۲ ص ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۵-۶، ۱۴۸ (که در فهرست مارگلیوت از قلم افتاده است). این همان دهقان نامیست که شاهنامه را برای او از پهلوی ترجمه کرده اند. شاهنامه فردوسی مبنی بر همین ترجمه است.

تنها در ۳۴۲ = ۹۵۳ - ۴ مرزبان توانست از زندان بگریزد (مسکویه ج ۲ ص ۱۴۹) و جایگاه پیشین را بدست آورد. پیش از مرگش در رمضان ۳۴۶ = دسامبر ۹۵۷ (مسکویه ج ۲ ص ۱۶۶) وی جنگهایی با برخی از شورشیان نواحی مجاور باب‌الابواب (در بند) کرده است که اخبار آن بما رسیده است: «وی کار خود را راست کرد و دشمنان را شکست داد» و با آذربایجان بازگشت تا با دیسم روبرو شود. این سرکرده خارجی بار دیگر بدوست ارمنی خود در واسپوراکان پناه برد اما وی پیمان خود را شکست و او را به مرزبان تسلیم کرد و او هم چنانکه آوردیم مرزبان را کشت. همه این پیش آمدها که مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) در حوادث سال ۳۴۴ = ۹۵۵ - ۶ آورده است درست وابسته بهمان سال است که در متن ابن حوقل آمده است. ابن حوقل حتی بتسلیم شدن دیسم اشاره می کند.

از قراین چنین برمی آید که پس از فرار مرزبان، علی بن جعفر بار دیگر بمقام وزارت خود بازگشته و بستن خراج بلشکرکشی مرزبان بباب‌الابواب و از میان رفتن دیسم بستگی دارد.

۳- قسمت های کتاب المسالك والممالك ابن حوقل درباره ارمنستان و قفقاز

متن ابن حوقل دشواریهای فراوان در بردارد، از آن جمله در برخی از قسمت های بند نخست که بعلامت (الف) معین کرده ام. درین زمینه بزرگترین دانشمند معاصر زبان تازی آقای ویلیام مارسه *William Marçais* رجوع کردم و وی هم با گشاده رویی بسیار ترجمه ای را که بفرانسه کرده بود برای من فرستاد. عزم کردم که آنرا عینا درین جا بیاورم، گذشته از آنکه ترجمه خودم که پس ازین خواهد آمد قرینه نامطلوبی خواهد بود.

الف. (چاپ کریمس *Kramers* ص ۳۴۳، چاپ دوخویه ص ۲۴۵):
«شهر (وناخیه) دوین بیش ازین از آن سنباط بن اشوط پادشاه همه ارمنستان بود، هم چنانکه از آن نیاکانش بوده است. هم چنان در دست سران این خاندان بود تا هنگامی که ابوالقاسم یوسف ساجی آنرا ازیشان گرفت و

دستشان را از آن کوتاه کرد و حال آنکه برای مالکیت خود عهدنامهایی داشتند که بقرون اولیه اسلام می‌رسید و استقرار ایشان را در آنجا می‌رساند (و در فتح مسلمانان در آنجا بودند) و ایشان بعهده داشتند بنا بر مقررات مربوط بمقطعات جزیه بپردازند. بنی‌امیه و بنی‌عباس ایشان را بجای خود گذاشته بودند و انواع مختلف رسوم که بعنوان جیایات بر آنها مقرر شده بود از ایشان می‌گرفتند: یوسف برایشان حمله برد و دو خوردهایی با ایشان کرد (۱). از آنگاه بختیاری (۲) سابقشان بپایان رسید و هیچ رأیتی تاکنون بیاری ایشان برافراشته نشده است. دین ترسانان در ارمنستان برتری دارد. از دو قسمت این سرزمین (۳) دولت مرکزی (سلطان) سالیانه چیزی را دریافت می‌کند که می‌توان خراج دانست. بدین گونه (۴) ارمنیان امروز هم وابسته بعهده هستند که پیش ازین بوده‌اند، اما این پیمان نیست که در حقیقت اثری ندارد، زیرا که دولت‌های همسایه (سلاطین) بر آنها حمله می‌برند (۵) و برده می‌گیرند، بدرفتاری می‌کنند و حق دفاع از ایشان را پایمال می‌کنند. بردگانی را که از ایشان آورده بودند نمی‌توانستند بعنوان زر خرید در بغداد بفروشند و من این وضع را تا سال ۲۳۵ = ۹۳۶ دیده‌ام، هیچ کس این خرید و فروش را مشروع نمی‌دانست بسمب آنکه کاملاً در زندها بودند و پیمانهایی (غیر عهد) که در دست داشتند بسیار بود.»

(۱) رجوع کنید بکتاب ابن حوقل ص ۶۱، ج ۲ ص ۱۴-۱۵: وقصد هم العبدو.
 (۲) من بنداشتم عبارت «ولا یفتح بعد عذرهم» را باید بدین گونه درست کرد و گفت: «بعد عذرهم»، یعنی «او (یوسف) پس ازین خیانت با ایشان طرفی بر نیست و هیچ رأیتی برای یاری او (الیه) تا امروز برافراشته نشد (یوسف در ۳۱۵ = ۹۲۷ در گذشت). بهمین جهت. ما رسه می‌نویسد: «بندارم کلمه عذر را باید بکار برد. این جا بمعنی «بخشایش» نیست بلکه بمعنی «بیشرفت و بختیاری» است، لئویون آنرا بکلمه «نجاح» تفسیر می‌کنند.

(۳) رجوع کنید ببند دیگر.

(۴) «کانهم» از نظر اصولی، از نظر قضایی.

(۵) اندک زمانی پنداشتم باید «تطرفهم» (بغاء) خواند «در کرانه قلمزوشان تاخت و تاز می‌کنند» (همچنان «تحیف» معنی تراشیدن حاشیه چیزی را دارد) اما «تتطرق» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن معروفست و اما «تتطرقوا و تطرقوا» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن رایجست: فراراً من تعاقب المثلین، یعنی «پنهانی».

« دوارمنستان هست یکی بنام داخلی و دیگر بنام خارجی. در برخی از قسمت‌های ارمنستان خارجی مسلمانان شهرهایی دارند که بدست آنهاست و مسلمانان پیوسته بر آن حکمرانی داشته‌اند (هر چند گاهی ۴) و ارمنیان آنها را اجاره کرده‌اند. (این گونه شهرها) از آن شاهان اسلامت مانند ارجیش و منا زجرد و خلاط (۱). مرزهای ارمنستان خارجی بدست کجاست، مرزهای آن از شرق ببردعه می‌رسد، از غرب بجزیره، از جنوب باذربایجان و از شمال بنواحی روم در سمت قالیقلا. جایگاه اخیر مردابی بود در میان کشور روم (برضند) مردم آذربایجان و جبال (ماد) و ری و غیره. و این شهر (تختگاه) (ارمنستان) داخلیمت، (پیش ازین) گفته شد که دوارمنستان داریم، اما ارمنستان داخلی شامل دیبل (دوین) و نشوا (نخچوان) و قالیقلاست و آنچه در دنباله آن در شمال قرار دارد و حال آنکه ارمنستان خارجی شامل برگری و خلاط و ارجیش و وسطان و الزوزان (آندزاواستیک) و باروها و دژها و نواحی و ایالاتیست که در میان آنهاست. (ص ۳۴۴) و دسترس آنها بدریا از طرابوزانست ...»

ب. (چاپ کریمرس ۳۴۸، دوخویه ۲۵۰): «برخی ازین شاهان نوعی از خراج (ضرائب) و رسوم اضافی (اوازم) تعلق می‌گرفت که هر سال برای شاه آذربایجان می‌فرستادند. مرتباً (سهله)، بی‌وقفه و مانع همه آنها (یعنی شاهان ارمنی) پیرو کسی بودند که (بر آذربایجان) فرمانروا بود و سعادت آنرا تأمین می‌کرد (۲).

ابن ابی الساج از هدایایی که کم و بیش از ایشان می‌رسید خبر سندی بود (۳). اما هنگامی که این کشور (مملکه) بدست مرزبان بن محمد بن مسافر معروف بسلاز افتاد وی بتأسیس ادارات مالیه (دیوان) و ممیزی (قانون)

(۱) درباره خاندانهای نازی که در شمال دریایچه وان مستقر و منسوب بقبیله قیس بودند (بجز برگری که اصلاً خانواده عثمان نامی آنجا گرفته بود) رجوع کنید بکتاب مارکوارت «جنوب ارمنستان» ص ۲۹۹-۵۰۱۳۰۴-۸

(۲) در چاپ دوخویه ص ۲۵۰ افزوده شده است: «بزرگان این نواحی که شاهان نواحی مرزی (اطراف) بودند از شاه (ملک) آذربایجان و ارمنستان و هر دو اران فرمان می‌بردند».

(۳) این نکته با مقایسه با مطالبی که پیش ازین در صحنه ۱۶۳ آمده است

شکفتست

و مالیات اضافی (لوازم) پرداخت و درباره (جزئیات) اعانات (مرافق) و
و پس افتها (توابع) وارد گفتگو شد (یخطاطب).

۱- بزرگترین شاهان (ملک) این ناحیه تاجایی که من توانستم آشکار
کنم (۱) شروانشاه محمد بن احمد الازدیست.

۲- پس از او (از نظر جغرافیایی؟) شاه لایجان می آید که کشور او
در همسایگی قسمتی از کوه قبق و سرزمین او بلاجان شاه (در اصل چنینست)
معروفست.

۳- پس از او (۲) صناری معروف بسنجاریب که دین ترسانی دارد مانند،
۴- ابن الدیرانی صاحب الزوزان (آندز او تسمیک) و وان و وسطان.

پس ازین من درجه و مرتبت هر یک ازینها (شاهان یا کشورها) را بیان
می کنم با ذکر آنکه تعهدات هر کدام چیست و هم چنین تعهدات (اضافی)
از حیث پرداخت مالیات نقدی (مال) و خراج (ضریبه) و هدایا از چه قرار است،
هنگامی که (موقع بیان) مالیات سالیانه (ارتفاع) (سراسر) این سرزمین
فرا رسد و پس از فراغت از ذکر مسافتها و اوضاع و احوال (عمومی) این
مطالب را خواهم آورد.

پ- (چاپ کریمرس ص ۳۵۰ چاپ دوخویه ص ۲۵۲) «... راه برده»
(در چاپ دوخویه برزنج) بدبیل از ارمنستان (۳) می گذرد و همه دهها و
شهرهایی که در امتداد آنست از آن سنباط بن اشوط ارمنیست که یوسف
ابن ابی الساج (در چاپ دوخویه: ابن دیوداد) بخیمانت و ستم برخلاف (فرمان)
خدا و پیغمبرش که می گوید... ازو گرفت [در چاپ کریمرس درین جا
احادیث مربوط بوظایف حتمی مسلمانان در حمایت از ذمیان آمده است].»

(۱) دوخویه این معدودیت را حذف می کند و شاید منظور این بوده که
ابن حوقل این سرزمین را ندیده بوده است.

(۲) بجای «الیه» من «یلیه» می خوانم.

(۳) در واقع مقدسی در ص ۳۸۲ راه بیرده و دبیل را از ارتفاعات ایران
(از راه قفقاطوس یعنی کلنکاتوس زادگاه متریس و کیلیکونی یعنی گلاکونی
موزخان البانیا) نوشته است. درباره بسط قلمرو سنباط رجوع کنید بکتاب سابق الذکر
گروسه ص ۴۰۸، ۴۱۹. ابن حوقل درباره توانایی او مبالغه می کند زیرا که از
۸۹۳ پادشاهی البانیا به امام برگشت (رجوع کنید بکتاب اسوغیک (ترجمه ماکلر)
ج ۳ فصل ۳) و در سیونیا برخورد به مقاومت سببات رجوع کنید بکتاب سابق الذکر
گروسه ص ۴۲۱.

ث - چاپ گریمرس ص ۳۵۴ چاپ دوخویه ص ۲۵۴: «اماد باره وضع جاری» (ارمنستان) - تا آنجا که من توانستم معلوم کنم - جزیه و خراج آن (جایبات) و خراجی که بشاهان (دست نشانده) مرزها (ملوک الاطراف) بسته اند آشکار وضع این سرزمین را شرح و درستی وصف آنرا نشان میدهد، هر چند احياناً بمقدار (خراج) افزوده یا از آن کاسته می شد. با این همه حد متوسط خراجی که خراج گزاران می دادند و حداکثر خراجی که از (نواحی) در سال $۳۴۴ = ۹۵۵$ بموجب موافقت‌هایی (موافقات) ابوالقاسم علمی بن جعفر پیشکار (سابق) (صاحب الزمام) ابوالقاسم یوسف بن ابی الساج از طرف مرزبان بن محمد که (بعدها) وزیر همین شخص شد می گرفت بدین گونه بود:

(۱) او (مرزبان) بامحمد بن احمد الازدی صاحب شروانشاه [در اصل چنینست] و پادشاهان برای پرداخت ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کردند.
 (۲) اشخانیق (۱) صاحب شکمی معروف بابو عبدالملک نیز با ایشان قراری بست (دخل).

(۳) او با سنجاریب معروف بابن سواده صاحب الربیع (۲) در مورد پرداخت مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰ درهم و گذشته از آن بعضی عطایای اضافی (الطاف) موافقت کرد.

(۴) (بهمان ترتیب) صاحب جرز (۲) و وشقان (وشگان) پسر موسی برای پرداخت ۲۰۰۰۰۰۰ درهم.

(۵) او با ابوالقاسم الویزوری صاحب ویزور (وایوتس دزور) بر سر پرداخت ۵۰۰۰۰۰ دینار و الطاف موافقت کرد.

(۶) (بهمای گونه) ابوالهیجان بن رواد از نواحی خود در اهر و ورزقان ۵۰۰۰۰۰ دینار و الطاف.

(۷) (بهمان گونه) ابوالقاسم الجیدانی از نواحی خود (و بحساب مالیات پس افتاده (بقایا) که از آنها طلب داشت ۴۰۰۰۰۰۰ درهم، اما او خواست (که این مبلغ) کم شود و در درخواست (خود) ابرام کرد، پس عکس العمل کینه جو یانه (تبرم) در برابر رفتار او این شد که این مبلغ را به ۳۰۰۰۰۰۰ درهم و تخت دیبای رومی افزایش دادند.

(۱) در اصل: اشخانیق، پیش ازین دوخویه اشخانیق پیشنهاد کرده است.

۸) او (مرزبان) پسران الدیرانی را ملزم کرد (الزم) که بنا بر آنچه (از پیش) بر آن موافقت شده بود (مبلغ) ۱۰۰۰۰۰۰ درهم سالیانه بپردازند اما ایشان را از پرداخت خراج چهار سال در برابر تسلیم کردن دیسم بن شاذلویه معاف کرد. دیسم بایشان پناه برده بود اما پسران الدیرانی باو خیانت کردند.

۹) با پسران سنباط با توجه بنواحی ایشان در ارمنستان داخلی بر ۲۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد (ص. ۳۵۵) اما بعدها این مبلغ را به ۲۰۰۰۰۰۰۰ درهم تخفیف داد.

۱۰) با سنجاریب صاحب خاجین (خچن) برای ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد؛ بعلاوه الطاف واسب (بازش) ۵۰۰۰۰۰۰ درهم. جمع خراجها بزر و سیم و توابع و الطاف مشتمل بر استر و اسب و زیور (حلی) بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم میشد.

و تمام خراج همه آذربایجان و ارمنستان و الرانین باحوالی آن (۱) و گذشته از آن مقدار مالیات آنها (در اصل: وجوه اموالها) و عوارض دیگر به ۵۰۰۰۰۰۰۰ دینار می رسید.

اینست آنچه من درباره وضع آنجا فرا گرفته ام و درباره هر يك تا جایی که فرصت مجال میداد و فهم من می رسید بگزارش و روایت رجوع کردم.

۴- شرح و تفسیر

چنانکه معلومست ابن حوقل بمعهده گرفته بوده است در کتاب اسطخری تجدید نظر کند اما در فصلهایی که درباره ارمنستان و اران و آذربایجان نوشته تنها در مورد تفصیل شهرها و مسافتها از سلف خود پیروی میکنند. در جاهای دیگر هر فصلی که نوشته تازه است و بزمان وی میرسد و کاملاً

(۱) شاید جوالی باشد، لفتی که ابن حوقل در ص ۲۱۶ بکار برده است بجای کلمه جزیه که اسطخری در ص ۱۵۶ در جایی مشابه و نظیر آن (درباره فارس) آورده است.

متنگی بر مواد و منابع تازه است (۱).

درین که ابن حوقل تا شمال ارس (۲) پیش رفته باشد تردید داریم. در آخر فصلی که نوشته باخباری که بکار برده اشاره می کند. شک نیست که این گزارشها از زمانهای مختلف بوده و اوضاع و احوال مختلف را می رسانده است. در وصفی که از بازار بزرگ کورسره (در میان مراغه و میانه) می کند آنچه از سر کرده بازرگانان آذربایجان ابو احمد بن عبدالرحمن شیزی مراغی در روزگار یوسف بن ابی الساج شنیده است اشاره میکند (چاپ کریمرس ص ۳۵۲). تمایلاتی که موافق با هواداری از ارمنیانست و در کتاب ابن حوقل آمده شاید وابسته بمنبع آگاهی او درین زمینه باشد. با این همه سخت گیریهای یوسف بن ابی الساج نسبت بارمنیان که در بندهای الف و پ گذشت (و ممکنست تاریخ آن بزمان یوسف برگردد) با حلم و رأفت وی که در بندب آمده است میبایست دارد. نامهای مهم ترین فرمانروایان ماورای قفقاز (بند ب) با نامهایی که در فهرست دست نشاندگان مرزبان آمده (بند ت) (۳) مطابقت نمی کند.

و اما راجع به فهرست خراج گزاران مرزبان (بند ت) این فهرست را نمی توان سند رسمی دیوان مرزبان دانست. بیشتر احتمال میرود کسی که در کارهای داخلی وارد بوده جزئیات قراردادهای مالی مختلف را از حفظ تقریر کرده است.

(۱) برای مقایسه با بند اول ترجمه خود گفته اسطخری را می آورم که در ص ۱۸۸ می گوید (در ارمنستان فرمانروایی میکرد) سنباط بن اشوط (ارمنستان) هرگز از دست «کبرای مسیحی بیرون نرفت و ایشان بر (در میان) مردم ارمنستان غالب بودند». تنها کلمات منفرد و منفصل اسطخری در گزارش اصلی و مبسوط باقی مانده است (رجوع کنید بچاپ کریمرس ص ۳۴۳).

(۲) قطعاً وی اطراف کوه سلیمان (نزدیک اردبیل) رادیده است ص ۲۴۹ (۳۴۷).
(۳) در بندب شروانشاه نام امیری و در بند ت نام سرزمین اوست. لایزان همان لاهیجان امروز (در مغرب شروان بمعنی اخص) است. بنا بر مندرجات تاریخ شروان شاخه لایزانی خاندان یزیدی شاخه شروانی را در $۳۰۴ = ۹۱۶$ طرد کرده است. رجوع کنید بمسعودی ج ۲ ص ۵ و از خصایص بند ت (آنجا که بسال $۳۴۴ = ۹۵۵$ اشاره رفته) اینست که ذکری از لایزان در آن نیست. سنحاریب از صناریه چنان می نماید که با دو سنحاریب مذکور در فهرست مرزبان تفاوت دارد.

با این حدس برخی سوء تفاهمها و حدس‌هایی را که در متن ما هست می‌توان توضیح و تفسیر کرد بی آنکه از اهمیت این برآورد چیزی بکاهد. این فهرست (۱) دشواریهای چند نشان میدهد. املاء بعضی از نامها نامعلومست و خراج گزاران مسیحی را بکنیه‌های معمول تازی نام برده که هویت آنها را می‌بوشاند و تطبیق آنها را با کسانی که در منابع ارمنی ذکری از ایشان هست دشوار می‌کند.

۱- سر کوبی شروان یکی از کارهای مهم مرزبانست که در نتیجه آن بر در آمد خزانه وی افزوده شده و تنها با آنچه باگراتیان (رجوع کنید ببند ۶) وعده داده بودند کمتر و در درجه دوم اهمیت بوده است. شروان بسرزمینی گفته می‌شد که در شمال رود کور واقعست و تنها در قرن ۱۵ تا ۱۶ دوباره آنرا شیروان گفته‌اند. اشتباهی که (در بندت) در کلمه شروانشاه کرده و آنرا بجای لقب شاهان نام کسی دانسته است در مسعودی ج ۲ ص ۶۹ هم دیده میشود. شاهی که در شروان در ۳۴۴=۹۵۵ فرمانروایی داشت محمد بن ابوطاهر یزید بن محمد (۳۳۷-۳۴۵=۹۴۸-۹۵۶) (۲) بوده است و پس از او پسرش احمد (۳۴۵-۳۷۰=۹۵۶-۹۸۱) جانشین او شده است.

در تاریخ قدیم شروان (۳) ذکری از حمله دیلمیان بشروان در زمان پدر محمد یعنی ابوطاهر یزید بن محمد در یکی از سالهای میان ۳۳۴=۹۴۴ و ۳۳۷=۹۴۸ هست و گفته شده است که وی دیلمیان را راند و با ایشان صلح کرد و اتحاد کرد. حمله دیگر ابراهیم بن مرزبان در حدود ۳۵۷=۹۶۸ و هنگامی روی داد که قرار بود احمد بن محمد بامهاجم صلح بکند و باو خراج بدهد. در نتیجه ترتیبی که ابن حوقل بدان اشاره کرده ممکنست نتیجه حمله نخستین باشد. اما چنین می‌نماید که در زمان محمد بن یزید صلح روی داده باشد و شاید همان صلح را در زمان پسرش احمد تجدید کرده

(۱) آنرا کسروی. بفارسی امروز ترجمه و قسمتی از آن را شرح کرده است، شهریاران گمنام ج ۱ ص ۱۰۱ نیز رجوع کنید بمقاله کریمسکی بعنوان شکلی ص ۳۷۷-۸.

(۲) بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۵ محمد بن یزید پیش از آن در ۳۳۲=۹۴۳ حکمرانی داشته است.

(۳) نگاه کنید بمحقیقه ۱۴۸ یادداشت شماره ۲.

باشند. نامی که این حوقل برده (یعنی محمد بن احمد) با نسب نامه مفصل شروانشاهان موافق نیست و بالاخص نسبت خانوادگی این سلسله درست نیست زیرا بجای شیبانی باید از دی باشد. ممکنست این نیز نادرست باشد و بجای یزیدی آمده باشد زیرا این خانواده عموماً بدین نسبت معروف بوده اند (۱). ممکنست این یکی از مواردی باشد که در کلمه تحریف رفته است.

۴- شکمی. بجای کلمه «اسحاس» که در چاپ اول ابن حوقل (دو خوبه) آمده در نسخه خطی بهتری که کریمرس در چاپ دوم بکار آورده است اشخانیق آمده که بسهولت می توان آنرا با اشخانیق که یکی از نامهای خوب ارمینست برگرداند. کنیه تازی او ابو عبدالملک بوده که برای تعیین ملیت او با توجه رسم معمول آن زمان در نامهای خاص چندان اهمیتی ندارد. این نام با قرینه ای که مسعودی (ج ۲ ص ۱۸) می دهد و می گوید فرمانروایی شکمی در آن زمان عملاً با آذر نرسی بود نیز سازگار نیست. متن گمراه کننده است. چون کلمات «ودخل فی موافقه - اشخانیق» بلافاصله پس از کلمات «فواقف... صاحب شروانشاه» می آید ممکنست کسی در شرح این فقره گمراه شود و تصور کند که اشخانیق یکی از طرفین قرارداد است که با شروانشاه منعقد شده است. این گونه (۲) تعبیر ممکن نیست، زیرا بوسیله تاریخ شروان می دانیم که شکمی بوسیله قبله از شروان جدا میشد و مستقل بود و بترتیب خاصی حاجت نداشت. بنابراین کلمات «ودخل فی موافقه» تنها فرمول محدود و معتدلیست از «ووقف» و ضمیر شخصی (موافقت او) باید دوباره بر زبان برگردد. نتیجه آنست که اشخانیق درین جا سهمی ندارد.

چنانکه از تاریخ شروان (۳) برمی آید معنی کلمه شکمی در زمان

(۱) حتی حاکم نشین ایشان را هم یزیدیه می گفتند.

(۲) این تعبیر را آ. ا. کریهسکی و ظاهر اسپولر Spuler در مقاله «ایران در آغاز اسلام» Iran in fruh - islam در Zeit ص ۶۷ پذیرفته اند.

(۳) رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۳۲ و فصل مربوط به شروان. رجوع کنید بمقاله من در کلمه شکمی در دایرة المعارف اسلام.

تالیف آن کتاب مبهم بوده است. شکی بسته بدگرگون شدن اوضاع و کشمکش‌های محلی حتی شامل برخی از نواحی کاختم می‌شده است. وانگهی سرزمین مخصوص هر تی واقع در میان شکی‌اخص و کاخترام سلیمانان روشن و آشکار معلوم نکرده‌اند (۱).

نام اشخانیق از لحاظ بستگی آن باشکی خاطر شاهزاده اشخانیق هر تی را که معاصر مرزبان بود بیاد می‌آورد (رجوع کنید بصحیفه ۱۵۳).
۳- نام سنجاریب بن سواده مصادف بانام یک شاهزاده ترساست که بایستی در حدود اواسط قرن دهم زیسته باشد.

خاندان باستانی پیش از اسلام مهران در اران (البانیای باستانی والوانک ارمنی) فرمانروا بود و در زمان شاهزاده وراز تردات منقرض شد. وی با پسرش که خردسال بود در ۸۲۲ (بدست یکی از خویشانش؟) بنام نرسه فیلمینان کشته شد. زن بیوه‌اش دختر وی سپرم را بختچن برد و در آنجا وی را بقصد آتر نرسه پسر سهل (باید ساهاک خواند ببیشنهاد مار کوارت در Streifzüge ص ۴۵۷) در آورد. بنا بگفته مورخ محلی موسس کلنکتوتسی بازماندگان این زن و شوهر دنباله سلسله مهران را فراهم کرده‌اند. در نسل پنجم بهوهانس بنام سنکریم پسر اشخان سواده برمی‌خوریم که بگفته موسس خداخواست بدست وی سلطنتی که از مدتی دراز منقرض شده بود از نو تشکیل شود. «شاه ایران احترامات فراوان بارگذاشت، تاج پدر خود را باوداد(۴) و نیز مرکب او را (۴). در همان سال داوید خداوندگار magistros یونان تاج شاهی و دیبای ارغوانی باشکوهی برایش فرستاد...». دوره ۱۳۱ ساله (از ۸۲۲ میلادی تا ۹۵۳) برای پنج پشت چندان کوتاه نیست و چنان می‌نماید «پادشاه ایران» که سنجاریب را تکریم کرده همان مرزبان باشد که در برابر باجی که باو داده باو توجه کرده باشد.

اگر تصادف این نامها با یکدیگر هویت این شاهزاده را روشن کند باز نام کشور او معما نیست که حل نشده است. کلمه «الربع» (با حرف تعریف عربی) شبیه بربع بضم بمعنی یک چهارم و ربع بفتح بمعنی

(۱) شاید بجز قسمتی که در متن اسطخری ورق ۱۹۳ آ افزوده شده است.

رجوع کنید بتعلیقات من بر حدود العالم ص ۴۰۲

سرزمین و گمر گسست (۱). (رجوع کنید با انتشارات دوخویه ج ۴ ص ۲۲۴).
اما هیئت اصلی کلمه قراآت و املاهای مختلفی را در ذهن می‌نشانند (ربیع
رنج ، زیغ ، زنج). همین نام تنها در متن دیگری یعنی رساله دوم ابودلف
مسعر بن مهلهل (۲) آمده است .

این سیاح (در بند ۱۵) آورده است که در راه تفلیس باردیسل
کوهپای ویزور و قبان و خاجین و الربع و حندان و هر دو بند را دیده است.
بجز نام اخیر چنان می‌نماید که نامهای دیگر از آن ارتفاعات است در اران
که رود گور را از ارس جدا میکنند .

ابودلف بایستی در حدود ۹۵۰ میلادی سفر کرده باشد و همین نکته
جالب بودن گفته وی را می‌رساند .

دروغله نخست غرض من این بود که « الربع » را با نام تختگاه اران
یعنی « بر ذعه » (نسخه بدل آن بردع است . رجوع کنید با سطرخری
ص . ۱۸۲ حاشیه g) بسنجم . ممکنست ابودلف این نام را از همان
مآخذ نقل کرده باشد اما رساله او پیش از پایان یافتن کتاب ابن حوقل
(در ۳۶۷ = ۹۷۷) نوشته شده است . با این همه میدانیم که مقارن
حملة روسها در ۳۳۲ = ۹۷۷ نماینده مرزبان در برده حکمرانی
داشت (مسکوویه ج ۲ ص ۶۲) و احتمال نمی‌رود مرزبان این شهر را که کلید
شهرهای دیگر بوده است بشاهزاده تقریباً بی‌مقداری مانند سنکریم (۳)
سپرده باشد .

بنا بر گفته موسس مورخ سپهرم زن اثر نرسه پسر سهیل (بایدهسهاک

(۱) کلمه ربیع (در جمع ارباع) بمعنی ناحیه مستقلست و ابن رسته در ص ۱۷۱
بکار برده و گوید نیشابور دارای سیزده رستاق و چهار ارباع است در برابر دوازده
رستاق و چهار خانات در کتاب مقدسی ص . ۳۰ ، رجوع کنید به حدود العالم بند ۱۰۲۳
و ص ۳۲۵ (در صورتیکه ربیع بضم بمعنی چهار یک شهر است) .
(۲) من درین موقع مشغولم آنرا از روی نسخه منحصر بفرد آستانه مشهد
در قاهره چاپ بکنم .

(۳) مگر آنکه تصور کنیم که وی حاکم کاملاً فرمان برداری بوده و تا اندازه‌ای
در کارهای داخلی اختیار داشته است (رجوع کنید بکلمه الربع بمعنی گمرک) .

خوانند؟) فرمانروای سیسکان شد که بزور ناحیه جلم (۱) را گرفته بود و در تپک سکنی داشت. درباره تبعید شاهزادگان ارمنی ببین النهرین طبری (ج ۲/ص ۱۶: در حوادث سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نام وی را آذرنرسی بن اسحق (در اصل چنینست) الخاشینی آورده و بدینگو نه جد فرض شده سنکریم را باخچن (رجوع کنید ببند ۱۰ پس ازین) مربوط میکنند، اما آذرنرسه (و خاندانش) ممکنست که تا آن وقت ناحیه جلم (در باچه سوان) را در دست داشته بوده باشند. در نظر موسس بازگشت سلطنت در زمان سنکریم ممکنست عنوان خاندانی داشته باشد و نه عنوان جغرافیایی و این نکته دست ما را برای تشخیص هویت سرزمین سنکریم باز می گذارد. ابودلف، چنانکه بتوان باو اعتماد کرد، به «الربع» جداگانه و مستقل از خاجین (خچن) اشاره میکند و درین صورت اقطاع سنکریم را باید در جلم یافت هر چند که تطبیق نهایی نام الربع را با جایگاه کنونی باید بمحققان ارمنی (که در محل هستند رجوع کرد. رجوع کنید ببند ۱۰ که پس ازین می آید). در نخستین چاپ کتاب ابن حوقل ص ۲۵۴ چنین آمده: «وصاحب جرزان وسغیان بن موسی» و من در مقاله خود بعنوان «مسافری» در دایرة المعارف اسلام «جرزان وسغیان» را همان نامهای روستاهای گرزوان وسغیان (۴) دانسته ام که در مغرب شماخی جای دارند. با این همه تعیین هویت شاهزاده «ابن موسی» بی آنکه نام آن معلوم شود شگفت بنظر می آید. در چاپ دوم چنین آمده است: «وصاحب جرزان و شقان بن موسی». این و شقان بن موسی یعنی شاید وشنگان یکی از نامهای وابج شاهزادگان ارانست (۲). اما جرزان

(۱) بروسه در حواشی خود بر کتاب اربلیان ج ۲ ص ۲۶ وابستگی او را بسیسکان مشکوک میدانند و ترجیح میدهد او را از شعبه ای از خاندان البانیا بدانیم که بر سرزمین سیسکان دست یافتند (موقع مناسب را غنیمت شمرد که در سیسکان جا بگیرد). حدس بروسه کاملاً مطابق با کتاب جالب مار کوارتست که توانسته است هویت آذرنرسه خاشینی را معلوم کند. موسس خود در تعیین اینگه خچن از آن که بوده است ساکتست اما بر فرض که زناشویی سپرم باشاهزاده در خارج از خچن روی داده باشد ممکنست تصور کرد که پس از زناشویی او خچن بواسطه دوستی بامهرانیان در قلمرو سپرم وشوهرش داخل شده باشد.

(۲) این بازگشت را پیش ازین سن مارتین Saint-Martin در کتاب یادداشتهایی درباره ارمنستان Mémoires sur L'Arménie چاپ ۱۸۱۸ ج ۱ ص ۲۳۱ پیشنهاد کرده است. وی پنداشته است که این وشنگان پسر حکمران باغی بوده باشد که آشوت دوم پسر سمبات در ۹۲۲ بجنک اولشکر کشید. رجوع کنید بکتاب گروسه «تاریخ ارمنستان ص ۴۵۱» با این همه سن مارتین کلمه جرزان و خزرا حل نکرده است.